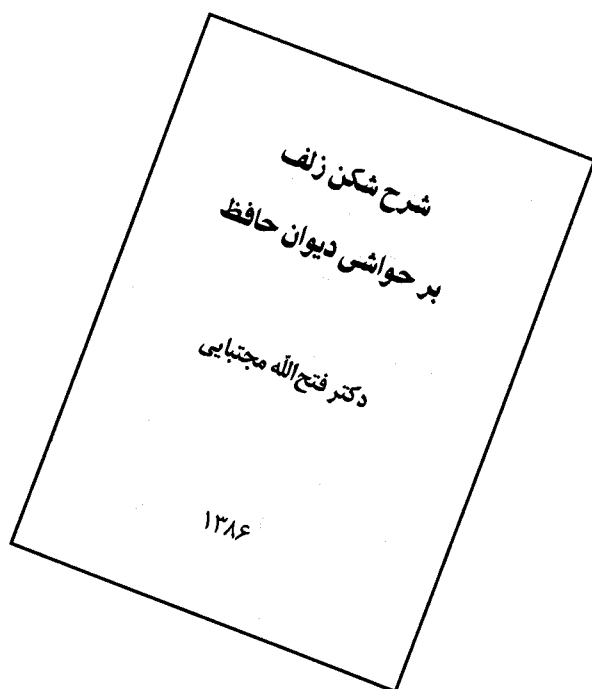


شرح شکن زلف

مسعود فریامنش



شرح شکن زلف بر حواشی دیوان حافظ، دکتر فتح الله مجتبابی،
ناشر: سخن، ۱۳۸۶.

هست که آن را در زمره آثار مهم و درخور اعتنا در زمینه حافظشناسی قرار دهد.

شرح شکن زلف، گزیده نکات و ملاحظاتی است که نگارنده کتاب، در طی سالیان دراز انس و الفت با کلام حافظ و تأمل در ادبیات غزل‌های او، به رشته تحریر درآورده است؛ از این رو، وجه همت وی نه تحلیل و نظریه پردازی مدون کلام خواجه شیراز، بلکه طرح نکات و ملاحظاتی بوده است که بسیاری از آنها از لحاظ دوستداران شعر حافظ قابل توجه و تأمل تواند بود و دانشجویان و پژوهشگران عرفان و ادب پارسی را با جنبه‌هایی از فکر حافظ و بسیاری از ظرایف و لطایف شعر او آشناتر می‌کند و در زدودن سوءفهم‌های احتمالی یا پیش آمده درباره احوال حیات و افکار حافظ (برای نمونه مردود دانستن مهرپرستی حافظ، نک به: ادامه مقاله) و رفع برخی مشکلات که

۱. عبدالحسین زرین کوب؛ از کوچه رندان؛ تهران، ۱۳۶۶، ص ۸.

اگر زمانی زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب در مقدمه کتاب گرانسنگ از کوچه رندان آورده بود که «آنچه امروز آن را حافظشناسی می‌خوانند هنوز در آغاز راه است»^۱، اینک می‌توان گفت: در ایران این روزها، حافظشناسی، باتوجه به حجم زیاد تحقیقات، اعم از کتاب، مقاله، تصحیح و رساله‌های دانشگاهی (منظور کتاب‌ها و چاپ‌های بازاری و عامه‌پسند نیست) اگر در خفا ستبر و تناور نشده باشد، باری نهالی ریشه‌دار و بارور است؛ از جمله آثار مهم و پرفایده و درخور اعتنا در حوزه حافظشناسی، می‌توان از حافظ چه می‌گوید اثر محمود هومن، نقشی از حافظ و کاخ ابداع از علی دشتی، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ تألیف قاسم غنی، حافظ شیرین سخن محمد معین، آینه جام عباس زریاب خویی، از کوچه رندان عبدالحسین زرین کوب، مفهوم رندی در شعر حافظ فخرالدین فراعی، مکتب حافظ منوچهر مرتضوی، حافظنامه بهاءالدین خرمشاهی، عرفان و رندی در شعر حافظ اثر داریوش آشوری، این کیمیای هستی (مجموعه مقالات محمد رضا شفیعی کدکنی درباره حافظ) و ... نام برد. از میان همین آثار دانشورانه شرح شکن زلف تألیف دکتر فتح الله مجتبابی، استاد صاحب نام ادیان و عرفان تطبیقی، در سال ۱۳۸۶ از سوی انتشارات سخن به زیور طبع آراسته شده و همان طور که در ادامه نشان خواهیم داد، در این کتاب وجود نکته‌ها و اشارات بدیع و بی سابقه در فهم کلام حافظ آنقدر

الف) اشتراك در وزن و قافیه :

خسرو :

آن شه به سوی میدان خوش می رود سوارا
یارب نگاه داری آن شهسوار مارا

حافظ :

دل می رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

ب) مضامین و تعبیرات مشابه :

خسرو :

آشنایی در وجود جوهر فردم نماند
مشکل ماهست اکنون زان دهان نیست هست

حافظ :

بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد
که دهان تو بر این نکته خوش استدلالی است

نویسنده در دومین مقاله بخش نخست، سعی دارد نشان دهد حافظ در موارد بسیار، از سروده‌های خواجه رکن‌الدین صائین هروی که از معاصران سالخورده او بوده و افزون بر چندین تن از امیران و وزیران فارس، امیر مبارزالدین و شاه شجاع را نیز مدح گفته، اقتضا و اقتباس می‌کرده است؛ البته پیش از دکتر مجتبیایی، پروفسور سیدحسین، استاد پیشین دانشگاه پتته، مصحح دیوان رکن‌الدین صائین (پتته، ۱۹۵۹) در مقدمه خود بر این اثر، نشان داده است حافظ در برخی از سروده‌های خود به قصاید و غزلیات این شاعر نظر داشته و در وزن و قافیه و ردیف و نیز در پاره‌ای از مضامین و مطالب از سخن او پیروی کرده است؛ هرچند مواردی که وی به عنوان نمودار و شاهد این مطلب نقل کرده، اندک و مختصر است و دکتر مجتبیایی

۲. به گفته دکتر مجتبیایی، تعلق خاطر حافظ به امیرخسرو تا بدانجاست که احتمالاً سه منظومه امیرخسرو (شیرین و خسرو، آینه سکندری، هشت بهشت) که در نسخه نفیسی از خمسه او در کتابخانه دولتی تاشکند محفوظ است، به خط خواجه حافظ باشد. هم از این رو، نویسنده به نقل و رد دلایل مرحوم دکتر محمد معین در رد این انتساب می‌پردازد و بر این باور است که دلایل دکتر معین ناکافی است و «تا وقتی که دلیلی قاطع و روشن خلاف این انتساب را اثبات نکند، این نوشته‌ها را می‌توان به خط خواجه حافظ دانست» (نک به: ص ۲۵-۳۰).

همچنین برای آگاهی از دلایل مرحوم معین، نک: معین، محمد، «امیرخسرو دهلوی»، مجله مهر، سال ۸، شماره‌های دوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۳۱؛ نیز نک: همو، حافظ شیرین سخن، به کوشش دکتر مهدخت معین، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۰۴-۱۰۷.

۳. «طوطی هند» لقبی است که به امیرخسرو داده‌اند و او خود در غزل‌هایی چند، خود را «طوطی» و «طوطی هند» خوانده است؛ برای نمونه:

خسروم و چو طوطیان در هوس شکرلبان
تا شکری به من دهد خنده یار من چه شد

در فهم کلام خواجه ممکن است پیش آید، بسیار سودمند و راهگشا است.

شرح دشکن زلف به استثنای مقدمه، در بیان نحوه تألیف کتاب و بررسی اجمالی شعر و شخصیت حافظ مشتمل بر دو بخش است: بخش نخست مشتمل بر پنج مقاله است: «حافظ و خسرو»، «حافظ و رکن‌الدین صائین هروی»، «حافظ و امیر معزی»، «گفت و گوی اقبال و حافظ»، «مهرپرستی حافظ».

ابتدا به معرفی این پنج مقاله می‌پردازیم و سپس به بخش دوم کتاب.

۱. «حافظ و خسرو»

در میان سخنوران پارسی‌گوی کمتر کسی به اندازه حافظ در کار خودش به اشعار شاعران دیگر توجه داشته است و در دواوین آنها تفحص و مطالعه می‌کرده است. این توجه و تفحص در شاعری خواجه مؤثر بوده و هم از این رو، در دیوان او، بیش از دیوان هر شاعر غزلسرای بزرگ دیگر، تضمین و اقتضا و استقبال و نقل معانی و مضامین از سروده‌های دیگران به نظر می‌رسد؛ با این تفاوت که این موارد در کلام حافظ به صورتی به مراتب بلیغ‌تر و زیباتر مجال بروز و ظهور یافته‌اند، گویی حافظ در سر داشته است که توانایی، قدرت و برتری هنر و ذوق خود را نمایان سازد. به گفته دکتر مجتبیایی، یکی از شاعرانی که حافظ بدو تعلق خاطر داشته و اشعارش را در مطالعه می‌گرفته است، امیرخسرو دهلوی، بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی هند و یکی از تواناترین سخنوران زبان پارسی است.^۲ حافظ در غزل معروف خود، آنجا که از «طوطیان هند»^۳ سخن می‌گوید، به کنایه از او یاد می‌کند:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قندپارسی که به بنگاله می‌رود

نویسنده، پس از ذکر نکات فوق به موارد تأثیرپذیری حافظ از طرح و طرز غزل‌های امیرخسرو در بیان برخی مضامین و معانی پرداخته و اشتراک غزل‌های حافظ و خسرو را هم از لحاظ وزن و قافیه و ردیف، و هم از لحاظ اسلوب و ساخت کمی نشان داده است، برای نمونه:



نمونه‌های بیشتر و روشن‌تری آورده است. به گفته‌ی وی در قصایدی که در دیوان خواجه آورده شده، دو قصیده، آشکارا متأثر از قصاید رکن صائین است: یکی قصیده‌ای است در مدح خواجه برهان الدین وزیر به مطلع:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم

که با این قصیده رکن صائین در مدح همان وزیر (دارم ز کار منت و از روزگار هم / کز بوی دوست مستم و از چشم یار هم) در وزن و قافیه و ردیف یکسان است. مورد دیگر، قصیده‌ای است از حافظ در مدح قوام الدین محمد صاحب عیار، وزیر شاه شجاع، به این مطلع:

زدلبری نتوان لاف زده به آسانی

هزار نکته در این کار هست تا دانی

که در آن نیز به این قصیده رکن صائین در مدح خواجه غیاث الدین رشیدی، وزیر سلطان ابوسعید اقتضا کرده است:

زهی جمال تو قانون لطف یزدانی

کمال حسن تو بالای وهم انسانی

نویسنده در ادامه مقاله، به ذکر مواردی می‌پردازد که در آنها غالباً مشابهت از حدود وزن و قافیه فراتر رفته، مضامین و تعبیرات یکسان و همانند را شامل می‌شود؛ برای نمونه:

رکن صائین:

می‌کند از هوست نرگس چشمم هر شب

بی تو بر کارگه خواب، خیالت تحریر

حافظ:

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم

کشیده ایم به تحریر کارگاه خیال

سومین مقاله این بخش، به مقایسه حافظ و امیرمعزی اختصاص دارد. به باور نویسنده حافظ با دیوان امیرمعزی آشنا و مأنوس بود و با آنکه طرز سخن و شیوه تفکر آن دو از هم جداست، در مواردی چند اقتضای قصاید او کرده، تعبیرات مضامین او را وام گرفته است؛ برای نمونه:

امیر معزی:

ای ساریبان منزل مکن جز در دیار یار من

تا یک زمان زاری کنم بر ریع و اطلال و دمن

ریع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم

اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن

حافظ:

ای نسیم منزل لیلی، خدا را تا به کی

ربع را برهم زم اطلال را جیحون کنم

امیر معزی:

بشگفت و تازه گشت دگر باره اصفهان

از دوست سعادت شاهنشاه جهان

سلطان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست

صاحبقران خسرو و شاه خدایگان

حافظ:

شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان

از پرتو سعادت شاه جهان ستان

خاقان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست

صاحبقران خسرو و شاه خدایگان

اما نویسنده بر این باور است که معانی و مضامین مشابه و مشترک در سروده‌های این دو شاعر، بیش از اینهاست و بارها در دیوان امیر معزی نکاتی و تعبیراتی به چشم می‌خورد که ابیاتی از غزل‌های حافظ را در یاد می‌آورد؛ برای نمونه:

امیر معزی:

جهان و هر چه در او هست دون همت توست

عیال همت تو هست صد هزار جهان

حافظ:

جهان و هر چه در او هست دون همت توست

مسلم است به عدل وزیر شاه جهان

البته نویسنده این اشتراک را به حوزه الفاظ و مفردات نیز تسری می‌دهد و نمونه‌ای که ذکر می‌کند، بخشی از قصیده امیرمعزی در مدح امیر ارسلان ارغون، در دوران حکومت پرتشویش و تزلزل او در مرو (۴۸۵-۴۹۰ ق) و در روزگاری است که بر کیارق عزم آن داشت او را از میان برگیرد و خراسان را به قلمرو فرمانروایی خود ضمیمه کند:

معلوم شده است این خبر از دفتر احکام

مفهوم شده است این سخن از نامه اسرار

دیری است که در چرخ همین تعبیه سازند

هفت اختر سیار در این شغل و در این کار

این دولت و این ملک به بازی نتوان داشت

بازی نبود تعبیه اختر سیار

نویسنده برای اینکه اشتراک در لفظ و معنی در شعر معزی را نشان دهد، ابیات مذکور را با بیت زیر از حافظ مقایسه می‌کند:

سال‌ها درگیر این تعارضات بود و بخش بزرگی از کوشش‌های فکری او در جهت سازگار کردن این دو دیدگاه و یافتن راهی میان آنها بود. شعر اقبال نیز که در آغاز به پیروی از سنت‌های ادبی گذشته رنگ عاشقانه داشت و با مضامین عرفانی آمیخته بود، در این دوره به سوی موضوعات سیاسی و مسائل اجتماعی گرایش یافت، ولی در عین حال زبان و ساختار لفظی سروده‌هایش به شیوه سخنسرایان پیشین بود و تا پایان عمر در شعر فارسی بر همین سبک و روش باقی ماند. هنگامی که وی برای ادامه تحصیل از زادگاه خود به لاهور آمد، پروفیسور آرنلد او را با فلسفه و تاریخ اروپا آشنا کرد و چشم انداز تازه‌ای پیش چشم او گشود. در این زمان وی در بیشتر سروده‌های خود از بی‌خبری و واپس ماندگی مسلمانان هند شکوه می‌کرد و آنان را به بیدار شدن و شناختن وضع و حال خود، کوشیدن و روبرو شدن با شرایط و مسائل دنیای جدید و فراگرفتن علوم و فنون و روش‌های نوین زندگی می‌خواند و کسانی را که این گونه آرمان‌خواهی‌ها را ناروا و نادرست و هرگونه گرایش به سوی شیوه‌های تفکر و زندگی جدید را انحراف از سنت‌های کهن و مغایر با اصالت احکام و قواعد دین می‌دانستند، نکوهش می‌کرد؛ اما آگاهی درست‌تر و روشن‌تر از علل فقر و ادبار و واپس ماندگی مسلمانان زمانی برای او دست داد که در سال ۱۹۰۵ م به تشویق آرنلد به انگلستان سفر کرد و در کمبریج فلسفه، اقتصاد و حقوق آموخت و تمدن غربی و آثار و نتایج آن را از نزدیک مشاهده کرد. وی در آن جا از آرای کسانی چون کانت، هگل و خاصه نیچه و برگسون تأثیری عمیق پذیرفت.

وقتی در سال ۱۹۰۸ م به لاهور بازگشت، مرحله جدیدی در حیات فکری و روحی او آغاز شده بود و می‌کوشید موارث فکری و فرهنگی اسلامی خود را نقادانه مورد بازبینی و تحلیل قرار دهد و از ترکیب و همساز کردن آنها با آرا و نظریات متفکران مغرب زمین دیدگاه تازه‌ای پدید آورد و برای رهایی مسلمانان از ذلت و اسارت چاره‌ای بیابد. در جریان این تأملات بود که بسیاری از دیدگاه‌های پیشین او دگرگون شد: با عرفان وحدت وجودی و بزرگ‌ترین نماینده آن، ابن عربی به مخالفت برخاست و وحدت وجود وی را «غیر اسلامی» و «مخالف اسلام» و «مخالف تعلیمات قرآن» و فصوص الحکم را سراسر «زندقه و الحاد» محسوب کرد؛ شعر عرفانی فارسی را به عنوان «خیالات عجم» مردود شمرد و شعر حافظ را - که قرن‌ها به عنوان عالی‌ترین نمونه فکر و ذوق شرقی و ایرانی شناخته شده بود - زهرآگین دانست؛ از این رو در سروده‌های اردو و فارسی خود به دوری گزیدن از «خیالات عجم» توصیه می‌کرد:

مباش غره به بازی خود که در خبر است
هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز

به گفته نویسنده، بیت حافظ نیز گویا خطاب به پادشاه امیری است که در وضع و حالی همانند وضع و حال امیر ارسلان ارغون قرار دارد (شاید سلطان زین العابدین) و به تدبیرها و «بازی‌ها» (یا به اصطلاح امروز سیاست بازی‌ها)ی خود دلگرم و فریفته است؛ ولی «تعبیه»‌هایی که در «احکام» کواکب صورت پذیرفته. به گونه دیگری است و از «انگیخته شدن» یا برافتادن پادشاه «خبر» می‌دهند. با توجه به این قرائن است که نویسنده این اشتراک در الفاظ و معانی را به اندازه‌ای نزدیک و آشکار می‌داند که نمی‌توان آن را به تصادف و اتفاق و توارد نسبت داد؛ از این رو وی بر این باور است که بی‌گمان حافظ در سرودن این بیت به ابیات امیر معزی نظر داشته است.

نویسنده در چهارمین مقاله این بخش، با عنوان «گفتگوی اقبال و حافظ» در ضمن بیان سیر تکامل فکری اقبال لاهوری، مواجهه او با عرفان ایرانی - اسلامی و شعر فارسی و خاصه نزاعش با حافظ را فراروی خواننده قرار می‌دهد.

اقبال که خود در خانواده‌ای عارف مسلک به دنیا آمده بود و از همان آغاز به سلسله قادیو - که پدرش بدان تعلق داشت - پیوسته بود، ادبیات عرفانی اسلام و ایران را خوب می‌شناخت و با مثنوی مولانا، اشعار سعدی و حافظ مأنوس بود و غزلیات نظیری، عرفی، کلیم، صائب، بیدل و غالب را خوانده بود و نیز به افکار ابن عربی و عبدالکریم جیلی و کلاً به نظریه‌های وحدت وجودی دلبستگی خاص داشت؛ اما وی در دوره‌ای پرتحول و پرتلاطم و در جامعه‌ای می‌زیست که دستخوش آشوب و درگیر تعارض افکار و ارزش‌ها بود و بازتاب این احوال در آثار او، از نخستین مراحل حیات فکری تا آخرین سال‌های عمرش به روشنی آشکار است. اقبال در آغاز این دوره، از یک سو از نهضت علیگر و افکار سرسید احمدخان متأثر بود - که در مان دردهای جامعه مسلمان هند را در اخذ علوم جدید و پیروی از روش‌های آموزشی غرب جستجو می‌کرد - و از سوی دیگر به عقاید سیدجمال‌الدین اسدآبادی و نظریه وحدت جهانی اسلام او که در آن روزگار در میان مسلمانان هند رواج یافته بود و طرفداران بسیار داشت، دل بسته بود. به گفته نویسنده، اقبال

شیخ احمد، سید گردون جناب

کاسب نور از ضمیرش آفتاب ...

با مریدی گفت ای جان پدر

از خیالات عجم باید حذر ...

اما انتقاد و اعتراضش بر حافظ از این هم شدیدتر شد؛ چندان که در منظومه اسرار خودی، شعر حافظ را با بنگ و حشیش حسن صباح یکسان گرفت:

بگذار از جامش که در مینای خویش

چون مریدان حسن دارد حشیش

همچنین در همین منظومه، حافظ را «فقیه ملت می خوارگان» و «امام همت بیچارگان» نامید و نغمه چنگش را دلیل انحطاط دانست:

... آن فقیه ملت می خوارگان

آن امام همت بیچارگان

نغمه چنگش دلیل انحطاط

هاتف او جبرئیل انحطاط ...

همان طور که نویسنده کتاب متذکر شده، زبان تند و آتشین اقبال علیه حافظ، طبقه درس خوانده و فارسی دان جامعه مسلمان هند را برآشفست؛ تا بدانجا که اغلب نشریات ادبی و فرهنگی اردو زبان، از اواخر ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ م صحنه مجادلات و مناقشات موافقان و مخالفان آرای اقبال بود؛ اما با بالا گرفتن انتقادات و اعتراضات به تدریج نگاه اقبال و نظرگاه او درباره حافظ تغییر کرد و در سروده های خود نه تنها هیچ گونه اشاره صریح معترضانه به نام حافظ نمی آورد، بلکه در موارد بسیاری، خاصه در غزل سرایی های خود، از ساختار کلام خواجه و اوزان و قوای غزلیات او تقلید و پیروی می کند؛ تا آنجا که «قبای رند حافظ» را براننده قامت خود می داند:

عجب مدارز سر مستیم که پیر مغان

قبای رندی حافظ به قامت من دوخت

به گفته نویسنده شرح شکن زلف، البته باز هم در اشعار بعدی اقبال کنایه های طعن آمیز به اشعار حافظ دیده می شود و وی در مواردی چند، پوشیده به گفته های خواجه طعن می زند و آنها که درباره مناسبات فکری اقبال و حافظ و تأثیرپذیری او از کلام خواجه سخن گفته اند (کسانی چون دکتر یوسف حسین خان در کتاب حافظ اور اقبال،^۴ پروفیسور محمد منور در کتاب علامه اقبال کی فارسی غزل^۵) ظاهراً این گونه تعریضات و اشارات تلویحی و پوشیده اقبال به شعر و فکر حافظ را از نظر دور داشته اند؛ از این رو دکتر مجتبیایی به ذکر این موارد می پردازد و بر این باور است که هنگامی که شعر حافظ را در کنار

گفته اقبال می آوریم، ارتباط فکری آنها به روشنی آشکار می شود و تناسب مضامین و بستگی معانی را به گونه ای می یابیم که گویی اقبال با خواجه در مناظره و مجادله و گفتگو است؛ برای نمونه:

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی

در بیت فوق ملاحظه می کنیم که خواجه از این عالم خاکی و آدمیان خاک نشین نومید و در آرزوی ساختن عالم و آدمی دیگر است؛ ولی اقبال، در بیتی که در زیر می آید، امیدوار است و یقین دارد همین آدم خاکی اگر در پی کمال خویش باشد و به خودی خود برسد، عالم خاکی را نیز به کمال مطلوب و صورت آرمانی خواهد رساند:

گشای پرده ز تقدیر آدم خاکی

که ما به رهگذر تو در انتظار خودیم

حافظ شکوه سر می دهد که:

دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس

کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا؟

اقبال می گوید:

بیا که در رگ تاک تو خون تازه دوید

دگر مگویی که آن باده مغانه کجاست

(برای نمونه های دیگر، نک به: ص ۹۳-۹۵)

نویسنده، در صفحات پایانی این مقاله، به ارائه نظر خود درباره نزاع اقبال با تصوف اسلامی و شعر حافظ می پردازد. به زعم وی، اقبال نه با تصوف در کلیت آن نزاع داشت و نه با تمامی فکر و شعر و شخصیت حافظ؛ وی تعلیم و تربیتی صوفیانه یافته بود و با ادبیات عرفانی فارسی، عربی و اردو آشنا بود و تا پایان عمر از دل بستگی اش به عرفان نظری و افکار صوفیانه هیچ کاسته نشد. مخالفت او با شعر حافظ نیز چندان که خود بارها گفته است - برخاسته از ملاحظات خاص و برای حفظ و رعایت مصالح جامعه بوده و به گمان خود می خواسته است عامه مردم مسلمان را از تأثیر پاره ای از افکار به اصلاح منفی و منافی سعی و جهد و عمل، دور و برکنار نگه دارد. به گفته نویسنده، از دقت در سروده های اقبال، خصوصاً در غزل های وی، تأثیر کلام حافظ

۴. حافظ و اقبال.

۵. غزل فارسی علامه اقبال.

نویسنده، ادامه گسترش مهرپرستی غربی، البته محدود به قلمرو امپراتوران روم بود و طبعاً از آن حدود تجاوز نمی‌کرد، چه دین رایج و غالب در طبقه رزمی و سپاهی روم بود و چندان از امپراتوران معروف روم و بسیاری از اشراف آن، پیرو و حامی و مروج این دین بودند؛ اما در شرق، تا آنجا که می‌توان به شواهد عینی و تاریخی و باستانشناسی استناد کرد، از کناره‌های دجله و فرات به این سو، هیچ‌گونه اثری که از آشنایی ایرانیان با آن حکایت کند، تاکنون به دست نیامده است و در آثار هیچ‌یک از نویسندگان و مورخان ایرانی و غیرایرانی نیز اشاره‌ای به وجود اینگونه مهرپرستی در ایران به چشم نمی‌خورد؛ از این رو نویسنده متذکر می‌شود کشف برخی نقوش و تندیس‌ها، از قبیل تصویر شیر یا مرد شیرسوار یا گردونه خورشید یا گاو و قربانی گاو و نظایر آنها، نمی‌تواند به تنهایی و مستقلاً، دلیل وجود مهرپرستی باشد. اینگونه نقوش و تندیس‌ها یا جنبه نمادی (سمبولیک) دارند که در این صورت معنای آنها با مقایسه و مطالعه پدیدارشناختی و تیپولوژیک روشن می‌گردد و یا بیانگر و مبین بخشی از اسطوره‌ای هستند که در این صورت باید محل و معنای آنها را در ساختمان کلی و به هم پیوسته آن اسطوره تعیین کرد و ارتباطشان را با اجزا و عناصر دیگر روشن ساخت.

نویسنده در ادامه به قسمت دوم پرسش مرحوم هروی می‌پردازد؛ یعنی مهرپرستی در زمان حافظ و تأثیر آن بر فکر و شعر حافظ. ایشان در پاسخ این پرسش آورده‌اند: تاریخ عصر حافظ تا آن اندازه تاریک و مجهول نیست که بتوان هرگونه موضوعی را در آن تصور کرد. در میان کتاب‌های برجای مانده از آن روزگار و پیش از آن- اعم از کتاب‌های تاریخی، جغرافیایی، عرفانی، کلامی، ملل و نحل و غیره- هیچ‌ذکری از مهرپرستی به چشم نمی‌خورد. همچنین نویسنده معتقد است: تصور نمی‌توان کرد مردی چون حافظ که ضدیت و دشمنی با زرق و ریا و دغا از ویژگی‌های بسیار بارز و برجسته فکر و شعر اوست، خود تا این اندازه ریاکار و فریبکار و دروغگو باشد که قرآن را با چهارده روایت از بر بخواند، به نماز و دعای سحری و درس قرآن خود بلافد، غزل‌ها و سروده‌های خود را با اشارات صریح و غیرصریح گوناگون به آیات و احادیث بیاراید و هرچه کرده همه از دولت قرآن کرده باشد و آن‌گاه در خفا با مغان مهرپرست در معابد مهری به عبادت میترا پردازد (ص ۱۰۸).

نویسنده در انتهای مقاله به توضیح مضمون بیت موردنظر پرداخته است. به باور وی، بیت مذکور ناظر به رسمی است که ۶. شادروان دکتر حسینعلی هروی بیشتر این مقاله را در کتاب مذکور (ج ۳، ص ۱۴۰۳-۱۴۰۷) به چاپ رسانده بودند.

هویدا می‌شود و در غزل سرایی بیش از هر شاعر دیگر از شیوه سخن‌خواجه شیراز پیروی کرده است. اقبال گرچه در برخی از مبادی فکری، چون مسئله جبر و اختیار و رابطه عقل و عشق با حافظ موافقت نداشت، لیکن غالباً میان خود و حافظ نوعی نزدیکی و تجانس روحی و ذوقی احساس می‌کرد؛ به خلیفه عبدالحکیم از دوستان نزدیک خود، گفته بود: «برخی اوقات چنین احساس می‌کنم که روح حافظ در من حلول کرده است». پنجمین و آخرین مقاله^۶ بخش نخست، در واقع پاسخ دکتر مجتبیای به پرسش زنده‌یاد دکتر حسینعلی هروی، مؤلف کتاب چهارجلدی و سودمند شرح غزل‌های حافظ، درباره بیت زیر است:

بر جبین نقش کن از خون دل من خالی

تا بدانند که قربان تو کافر کیشم

پرسش شادروان هروی شامل دو بخش بوده است: ۱. مسئله مهرپرستی ایرانی در غرب؛ ۲. ارتباط آن با ایران یا ایران عصر حافظ.

دکتر مجتبیای در پاسخ پرسش نخست بر این باور است که پرستش مهر- البته به عنوان یکی از ایزدان دین زرتشتی- بی‌گمان، در سده‌های هشتم و نهم هجری در فارس و در برخی دیگر از نواحی ایران، وجود داشته و در آتشکده‌ها و در مراسم دینی مزداپرستان مهر و ناهید و در کنار آنها بهرام و سایر ایزدان و امشاسپندان اوستایی مورد ستایش قرار می‌گرفته‌اند و موبدان سرود اوستایی مهریشت را می‌شناخته‌اند و در ضمن اجرای آداب دینی، بخش‌هایی از آن را می‌خوانده‌اند؛ چندان که اکنون نیز چنین می‌کنند؛ اما مهرپرستی غربی، بر آن گونه که در چند سده اولیه مسیحی در امپراتوری روم رواج داشته است، پس از غلبه مسیحیت و رسمی شدن آن در اروپا، به کلی از میان رفت و مسیحیت نوحاسته که با جذب عناصر بسیار از آداب و آرای دینی رایج در اروپای آن روزگار، و هم‌آوردن آنها در خود، نیرو و قابلیت گسترش یافته بود- در قرن پنجم میلادی جای آن را گرفت و از آن زمان به بعد، در غرب دینی به نام مهرپرستی- نه پنهان، نه آشکار- هرگز وجود نداشته است؛ گرچه در برخی از جریان‌های فکری و نهادهای اجتماعی غرب و بیش از همه در مسیحیت، آثار و بقایای بسیار از آن برجای مانده است. به گفته

طمع خام

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عارف از خنده می در طمع خام افتاد

در اینجا، مؤلف پس از ذکر معنای ظاهری بیت، به توضیح معنای پنهان آن می پردازد. به گفته وی معنای پنهان بیت خامی طمع عارف را توجیه می کند. عارف سالک در مقام حضور و مشاهده، چون عکس کمالات و جلوه های جلال و جمال ذات حق را در مرآت قلب خود دید، در استغراق شهود و غلبه سکر عکس را صاحب عکس پنداشت و در گمان باطل اتحاد شهود و مشهود، فریاد «انا الحق» و «سبحانی» برآورد. نویسنده، در توضیح مدعای خود به گفتگوی حضرت رضا(ع) با عمران صابی اشاره می کند که وی از حضرت پرسید خدا در خلق است یا خلق در خدا؟ حضرت در جواب پرسش او از او می پرسد: «اخبرنی عن المرات، انت فیها أم هی فیک؟». پس روشن است که عکس در آینه، صاحب عکس نیست و تنها عکس و نمود اوست، اما هر کسی خود را او و او را خود می پندارد؛ سپس نویسنده به سخن نجم الدین رازی در مرصاد العباد در بیان فرق میان تجلی روحانی و تجلی ربانی اشاره می کند که این معنی را به نوع دیگر توجیه می کند: «و روح را نیز تجلی باشد و در این معنی، سالکان را غلط بسیار افتد. گاه بود که صفات روح یا ذات روح تجلی کند، سالک را ذوق تجلی حق نماید و بسی روندگان که در این مقام مغرور شوند و پندارند که تجلی حق یافتند و اگر شیخی کامل صاحب تصرف نباشد، از این ورطه خلاص دشوار توان یافت».

به گفته نویسنده در اینجا نیز عارف تجلیات روح را - که نفعش فیہ من روحی - در مرآت کلب خود دید و آن را تجلی ذات حق پنداشت و در کمال باطل افتاد و حال آنکه به موجب قول جرجانی در تعریفات «لایتجلی الحق من حیث ذاته علی الموجودات الامن وراء حجاب من العجب الاسمائیة».

۲. توضیح بیت و نشان دادن صورت صحیح قرائت، ضبط بیت و آشکار کردن خطای برخی کاتبان، برای نمونه:

با خر خودشان نشان

یارب این نودولتان را با خر خودشان نشان

کاین همه ناز از غلام ترک و استر می کنند

به گفته دکتر مجتبایی، ضبط نسخه های قدیم، «با خر خودشان نشان» است و کاتبان نسخه های جدیدتر از آنجا که حرف اضافه «با» را در مصراع نخست، بی وجه و بی مورد پنداشته اند، آن را به «بر» تغییر داد، به گمان خود بیت را اصلاح کرده اند. این اصلاح در برخی چاپ های نیمه تحقیقی و نیمه انتقادی جدید دیوان نیز به چشم می خورد؛ ولی نویسنده بر

هنوز هم در برخی مناطق معمول و متداول است و چندان که سودی و دیگران در شرح این بیت گفته اند، هرگاه برای بهبود بیمار گوسپندی قربانی کنند، از خون همان گوسپند بر پیشانی بیمار علامت می گذارند؛ از این رو این بیت هیچ ربط و نسبتی با آداب مهرپرستان غربی ندارد که مهر یا داغ بر پیشانی نهادن از مراسم ایشان و از آداب تشرّف به مرتبه «سربازی» در آن آیین بوده است و این مهر یا داغ نهادن بر پیشانی نیز هیچ ربطی به قربانی و قربانی شدن ندارد؛ چه در آیین مهرپرستان غربی، انسان را قربانی نمی کردند.

بخش دوم کتاب شرح دشکن زلف، مشتمل بر پنج فصل است که نویسنده در ۸۲ گفتار کوتاه و بلند آن به بیان نکات و ملاحظاتی بدیع و تازه در شعر خواجه پرداخته و می توان گفت: وجه همت وی در این ۸۲ گفتار، بیشتر معطوف به یکی از موارد زیر بوده است:

۱. توضیح یک بیت یا اصطلاح با رجوع به سابقه معنایی آن در متون متقدم. در اینجا دو نمونه ذکر می شود:

دولت بی خون دل

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

نویسنده در توضیح بیت بالا به این گفته بایزید اشاره می کند: «بالکسب لا تُحصَل القربه ... فالعبد الجوهري من یمشی فتنور رجلاه فی کثر»؛ سپس به این قول عطار در تذکرة الاولیا استناد می کند: «[بایزید] گفت: به جهد و کسب هیچ حاصل نمی توان کرد و این حدیث که مراست بیش از دو کون است، لیکن بنده نیکیبخت آن بود که می رود، ناگاه پای او به گنجی فرورود و توانگر گردد». در ادامه نویسنده در توضیح بیت، اینگونه می آورد: آنچه با سعی و عمل حاصل می شود باغ جنان است، نه قرب و وصال؛ دولت دیدار و نعمت وصال موهبتی است که از فیض حق حاصل می شود نه از فعل عبد و فیض الهی معلول هیچ علتی نیست و در چنبر علیت در نمی آید. کرامت و رحمت حق از عدالت او خوش تر است؛ دولت و سعادت که با سعی و عمل حاصل شود، به عدالت خداوند متعلق است و دولت و سعادت که بی خون دل و بی سعی و عمل به دست آید، از رحمت و کرامت او برخاسته است.

ابن عربی و شیخ احمد جام به دو مورد در رساله یوحنا و سروده های کبیرداس اشاره می کند. به گفته او، در رساله اول یوحنا (۱۹/۴) آمده است: «ما او را محبت می نمایم، زیرا که اول او ما را محبت نمود»، و دوستی ما او را. کبیرداس، عارف هندوی بهکتی نو نیز در سروده ای گفته است: «دل را همچون آب رود گنگ پاک و صافی کردم. اکنون این اوست که در پی من می دود و فریاد می کشد: کبیرا کبیرا!».

ذکر نمونه ای دیگر از شباهت هایی از این دست، خالی از فایده نیست:

یک فروغ رخ ساقی

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

مؤلف پس از ذکر نمونه هایی از عطار، مولوی و شیخ محمود شبستری در توضیح بیت خواجه، شباهت نوعی معنای آن را با قطعاتی از اوپانیشادها (کنها: ۲: ۳، ۱۵؛ شوتاشوثره: ۶: ۱۴؛ موندگه: ۲: ۱۱۲؛ و نیز در بهگودگیتا، ۱۵: ۱۲) نشان می دهد: «نه خورشیدی می تابد، نه ماهی، نه ستاره ای و نه درخشش آذرخشی. تابش آتش از کجاست؟ هر چه می تابد از تابش اوست و جهان هستی از فروغ او روشن است». به گفته وی، در رسائل هرمسی نیز آمده است: جهان عکس آفریدگار است: «پاک تویی که [جهان] طبیعت سراسر تصویر (eikon) توست».

کتاب شرح شکن زلف، در هیئت زیبا و با حروفی مناسب به چاپ رسیده است، ولی از اغلاط چاپی خالی نیست. فهرست ها و نمایه جداگانه ای که در آخر کتاب آمده است، پژوهشگر و خواننده را به مضامین و مطالب و اشعاری که در هر دو بخش کتاب آمده است، راهنمایی می کند؛ البته وجود خطاهایی چند در ذکر صفحه که در فهرست ابیات و نمایه اعلام راه یافته است، نیل به این مقصود را کمی دشوار می کند؛ برای مثال در فهرست ابیات، در مقابل بیت اقبال (گشای پرده ز تقدیر آدم خاکی ...) صفحه ۸۷ درج شده است که وقتی به کتاب رجوع می کنیم، آن را در صفحه ۹۳ می یابیم؛ در واقع میان شماره صفحات فهرست با متن اصلی کتاب در همه موارد ۶ صفحه اختلاف هست. این خطا در بخش نمایه اعلام نیز راه یافته است. به هر تقدیر، از این خطاهای مطبعی که در گذریم، می توان گفت: وجود نکات و مطالب بدیع و به راستی سودمند در کتاب شرح شکن زلف، آن را در زمره کتاب های ارزشمند و پرفایده در حوزه گسترده و پرجاذبه حافظ شناسی قرار می دهد؛ از همین رو در مطالعه گرفتن آن برای هر پژوهنده ای متضمن فواید بسیار است.

این باور است که از ضبط نسخه های معتبر چنین به نظر می رسد که خواجه «با» را در اینجا عمداً و به قصد ایهام انگیزی و در عین حال طعن و طنز نسبت به نودولتان زمان آورده است؛ از این رو «با خرد خودشان نشان» در این بیت دو معنا را به خاطر القا می کند: الف) به خرد خودشان سوار کن؛ یعنی به حال و وضع اول بازشان گردان و در محل خودشان قرار ده؛ ب) با خرد خودشان همنشین و قرینشان گردان.

گفتنی است دکتر مجتبی در برخی موارد، زیاده بر آشکار کردن خطای کاتبان یا مصححان به سوء فهم یا خطای برخی شارحان، نویسندگان را نیز فراروی خواننده قرار می دهد؛ چندان که در ضمن توضیح بیت معروف خواجه:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

به نقل شرح و توجیه بی پایه و بی اساس و در واقع مضحک نظام الدین غریب یمنی در لطایف اشرفیه یا ملفوظات سید اشرف جهانگیر سمنانی می پردازد. نظام الدین غریب یمنی در کتاب مذکور (ص ۱۲۹۷) که به گفته دکتر مجتبی مجموعه ای است از مطالب پراکنده و غالباً بی اساس که بی شک سال ها پس از وفات سید اشرف سمنانی (سده ۸) به نگارش درآمده، در شرح لطیفه مانند خود، در توجیه بیت فوق چنین آورده است: «... و بعضی افاضل حمل بر ظاهر کرده اند که حضرت خواجه صنع الله و خواجه حافظ به همدیگر مصاحب بوده اند و گاه گاهی در وادی شعر درمی آمدند و اشعار خود را به صراف جواهر اشعار و صیرری در اسرار افکار یکدیگر می بردند. چون صیرفی به حکم خذ ما صفا و دع ما کدر نظر بر محاسن دارد، نه بر معایب، شهر هر دو بزرگوار را ستوده و هیچ کدام را به قباحتی منسوب نکرده. حضرت خواجه حافظ ایمانی کرده اند بر حضرت خواجه صنع الله، کما جری علی لسانه ...».

۳. نشان دادن شباهت های نوعی یا تیپولوژیک میان شعر حافظ و اقوال مندرج در برخی دیگر از سنت های دینی؛ برای نمونه:

ما محتاج و او مشتاق

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد؟

ما به او محتاج بودیم، او به ما مشتاق بود

نویسنده در توضیح بیت بالا، پس از ذکر اقوالی از بایزید،